

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

شعر از عشقوری
فرستنده : محمود شاداب
۲۵ اگست ۲۰۱۸

[دلم بیتاب بود]

یاد دورانی که از یادی دلم بیتاب بود
صاحب قشخانه بودم داشتم مهمان سرا
در میان باغ رفتم تا بیاسایم دمی
زاهدا گرسوی مسجد نامدم عذرم پذیر
حیدری دیگر ز اوصاف پریروزم میرس
پیچ و تابم داد و غرقم کرد، جانم را گرفت
گفتم از بزم کشیدی عشقوری را از چه رو؟
سینه ام پر درد و داغ و دیده ام پر آب بود
اختلاطم روز و شب با همراه احباب بود
زیر چتر نسترن آرام جانم خواب بود
روی یارم قبله و ابروی او محراب بود
سلک دنداننش به چشم چون درخوشاب بود
حلقه های کاکل یارم مگر گرداب بود؟
یار گفتا اندکی گستاخ بی آداب بود